**فقه، جلسه 7: 07/04/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک روایت زکریا بن آدم، هم نکتۀ مکملی داشت، هم فراموش کردم آن را عرض کردم، البته وقت هم نکردیم، ولی در مورد روایت زکریا بن آدم، دو تا اضطراب متنی در موردشان ذکر شده بود. یک بحث کبروی اینجا هست که این بحث باید بشود که اگر روایتی در قسمتی‌اش اضطراب متنی داشت، و آن قسمت از اعتبار ساقط شد به خاطر اضطراب متنی، آیا این سقوط قسمتی از روایت از حجیت به سایر قسمت‌ها سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند؟ به اصطلاح تبعّض در حجیت صحیح هست یا صحیح نیست. خب این یک بحثی هست، بحث کبروی باید بحث کرد. اجمالش را عرض بکنم، نمی‌خواهم تطبیقش را بکنم، آن این است که احتمالی که منشاء آن اشکال در روایت شده، آن احتمال اگر اختصاص داشته باشد به آن قطعه، به سایر جاها سرایت نمی‌کند. ولی اگر احتمالش اختصاص نداشته باشد به آن تکیه، در سایر جهات هم آن، نکته‌ای که احتمالاً منشاء اشتباه باشد، و منشاء آن عدم اعتبار باشد. حالا در جاهایی هم که ندانیم که منشاء اشتباه چی است، چون احتمال دارد منشاء اشتباه منشاء اشتباه مشترک باشد، از اعتبار ساقط می‌شود. این اجمال قضیه است، نیاز به یک توضیح مختصری دارد که حالا مجال بحثش نیست.

شاگرد: حالا موارد تعارض و اینها هم ملحق بر همین‌ها می‌شود؟

استاد: نه ربطی به آن ندارد.

در خصوص این روایت یک نکته‌ای وجود دارد، آن این است که یکی از نکاتی که مرحوم شهید صدر به عنوان اضطراب متنی و به عنوان تهافت متنی ذکر کرده بودند، آن تعبیر بود که. که البته ما هیچ یک از آن دو جهت تهافت متنی را و اضطراب متنی را نپذیرفتیم، نمی‌خواهم بحث، بحث قبلی را تکرار کنم. ولی ایشان فرموده بودند این‌که عجین به وسیلۀ خمر و نبیذ فاسد بشود ولی آتش، گوشتی را که در آن خون ریخته باشد و امثال اینها، پاک کند و امثال اینها، آنها با همدیگر تنافی دارد. اینجا تعبیر روایت این بود: «فَخَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ قَطَرَ فِي عَجِينٍ أَوْ دَمٌ قَالَ فَقَالَ فَسَدَ قُلْتُ أَبِيعُهُ مِنَ الْيَهُودی وَ النَّصَارَى» تا آخر روایت.

مرحوم شیخ صدوق در مقنع، مضمون فتوایش بر طبق همین روایت است پیداست الفاظ از این روایت گرفته باشد. این تکه را، کلمۀ دم و اینها اصلاً نیاورده. ممکن است از این استفاده بشود در عبارت ایشان «أو دم»، اصلاً نبوده. یعنی اگر تهافت باشد ممکن است تهافت در این باشد که آن «أو دم» که در اینجا ذکر شده این «أو دم» نبوده و خود همین روایت هم یک مقداری، «فَقَالَ فَسَدَ قُلْتُ أَبِيعُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ أُبَيِّنُ لَهْ قال بین له فَإِنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ»

مراد از «يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ» آن خمر و نبیذ هست. اما «يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ» اصلاً دم را، شرب الدم من نمی‌دانم تعبیر می‌کنند یا نمی‌کنند، فکر می‌کنم «اکل الدم» تعبیر می‌کنند. چون دم، دلمه می‌شود و حالت جامد پیدا می‌کند. نمی‌ماند به صورت مایع در هوای عادی. و این است که عبارت بعدی «أَبِيعُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ أُبَيِّنُ لَهْ» هم با دم خیلی سازگار نیست. عبارت مقنع صدوق را من بیاورم. سندش را ببینید.

«فإن قطرت قطرة خمر، أو نبيذ مسكر، في قدر فيه لحم و مرق كثير، أهريق المرق، أو أطعم أهل الذمة، أو الكلب»

خب پیداست آن عبارت صدر روایت زکریا بن آدم است.

«و يغسل اللحم و يؤكل، و إن قطرت (في القدر قطرة) دم فلا بأس، فإن الدم تأكله النار.» آن هم قطعۀ دوم روایت است.

«و إن قطر خمر أو نبيذ [2] في عجين فقد فسد» أو دمٌ اصلاً ندارد.

«و لا بأس أن تبيعه من اليهود و النصارى بعد أن تبين لهم» آن ادامۀ عبارت «و الفقاع بتلك المنزلة». آن هم ادامۀ عبارت.

پیداست از این روایت گرفته شده، حالا آیا واقعاً «أو دم» نداشته، یا ایشان نسبت به «أو دم» به خاطر اضطرابی که داشته، چیزی که داشته، آن را حذف کرده. این است که من حدس می‌زنم، در نسخۀ ایشان «أو دم نبوده و اصلا مشکل این روایت این بوده که «أو دم» اضافه شده و اگر چنین باشد، اضطراب این تکۀ روایت به سایر قطعات روایت سرایت نمی‌کند. چون این اضافه شدن «أو دم» یک اشتباهی بوده که در نسخه مثلاً «أو دم» حاشیه بوده داخل متن شده، مربوط به قبل بوده، مثلاً «الدم»ی که فان قطر فیه الدم که فان قطر فیه الدم در حاشیه، به هر حال ذکر شده بوده. آن دم آمده اینجا، بعد یهو اضافه شده، بالأخره احتمالاتی که اضافۀ نسخه‌ای باشد وجود دارد و شاید با توجه، به خصوص با توجه به عبارت مقنع بگوییم که این اضطرابی که وجود دارد منشائش این ذیل هست و این ذیل از اعتبار ساقط می‌شود ولی آن صدر به اعتبار خودش باقی می‌ماند. حالا اگر کسی با این احتمالاتی که ما ذکر بکنیم مطمئن بشود که مشکل مال ذیل است فبها. ولی اگر کسی مطمئن نشود که آن اشکال اضطراب متنی بر فرض وجود که ما قبول هم نکردیم، مشکل این روایت بشود. خب این هم این روایت.

روایت بعدی که.

یکی از فامیل به ما گفتش که خیلی تشریفاتی هستی، برایت عسل می‌آورند، موقع درس گفتن و اینها. تصویر ما مستقیم پخش می‌شد، خیلی سر همین چیز خوردن ما متلک هم خوردیم. یک مقداری سینه‌ام ناراحت می‌شود به خاطر این است که سینه‌ام را صاف کنم.

روایت بعدی که اینجا هست، روایت عمار ساباطی است، ایشان می‌گوید روایت عمار ساباطی در طریق شیخ یک تفاوت دیگری درش هست که یک اضافه‌ای دارد که آن اضافه هم دال بر نجاست هست.

«سَأَلَهُ عَنِ الْإِنَاءِ يُشْرَبُ فِيهِ النَّبِيذُ فَقَالَ تَغْسِلُهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ كَذَلِكَ الْكَلْبُ.» ایشان می‌فرماید که این امر به غَسْل که ۷ بار باید شسته بشود ولو استحبابی هست، ولی به هر حال می‌شود از این استفاده کرد هیچ وقت در مورد اموری که نجس نیستند این مقدار تشدید، ولو تشدید استحبابی نیست، کأنّ ارتکاز عرفی از تشدید ولو تشدید استحبابی در غَسْل یک شیء، اقتضاء می‌کند که آن نجاست حقیقی باشد، نه به منزلۀ نجاست و نجاست تنزیهی باشد. بعید نیست، آن حالا خیلی.

روایت بعدی، روایت عمار عن ابی عبد الله علیه السلام هست. روایت عمار عن ابی عبد الله، اجازه بدهید از، باب ۱۸ از ابواب مکان مصلّی، روایت سوم. روایت عمار، این روایت دیگر عمار. این روایت یک بحث سندی دارد، یک بحث دلالی دارد. در جامع احادیث که من الآن این را می‌بینم، حالا می‌خوانم عبارت. جامع احادیث این روایت را نقل کرده، به نظرم اشتباه، به نظر که، یک اشتباهش که مسلّم هست. جلد ۴، صفحة ۴۸۴، رقم ۶۶۱۵، باب ۱۸ از ابواب مکان مصلّی، روایت سوم. این روایت در تهذیب به یک سندی وارد شده، در استبصار سندش یک مقداری تفاوت دارد. البته تهذیب اینجا و یأتی ؟؟؟ فی باب تحریم الاکل و الجلوس علی مائدة یشرب علیه الخمر من ابواب الاشربۀ فی ذیل روایة عمار. من آن را مراجعه نکردم. ولی خود تهذیب را دیدم تهذیب دو تا سند داشت، استبصار هم یک سند سومی داشت. حالا سندهایش را سریع می‌خوانم و در موردش یک صحبت کوتاهی می‌کنم.

اخبرنی الشیخ ایده الله. شیخ که شیخ طوسی ازش نقل می‌کند، شیخ مفید هست. عن ابی الحسن محمد بن احمد بن داود، که ابن داود قمی از اجلاء ثقاة هست. عن ابیه، که آن هم از بزرگان ثقاة هست. عن ابی الحسن علی بن الحسین که ابن بابویه پدر شیخ صدوق هست. و محمد بن یحیی عن محمد بن احمد بن یحیی. الآن یک قدری شک برایم حاصل شد در این‌که مراد از این ابی الحسن علی بن الحسین. آن‌که من در ذهنم هست، پدر احمد بن داود از ابن بابویه نقل می‌کند. ولی ابن بابویه از محمد بن احمد بن یحیی مستقیم نقل نمی‌کند، باید مثلاً از محمد بن یحیی عطار نقل کند، این «و» بعدی‌اش فکر می‌کنم تصحیف «عن» باشد. عن محمد بن یحیی عن محمد بن احمد بن یحیی، یک همچین چیزی.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: علی بن بابویه از محمد بن احمد بن یحیی مستقیم نقل نمی‌کند. پدر شیخ صدوق با کلینی اینها هم دوره است از محمد بن یحیی عطار و اینها نقل می‌کند. آن که من در ذهنم هست این است علی بن.

شاگرد: «و» است

استاد: نه «و» است. ابی الحسن العلی بن الحسین و محمد بن یحیی. در درایۀ علی بن حسین را کی نوشته؟

شاگرد: ابن بابویه

استاد: من که در ذهنم هست علی بن الحسین، ابن بابویه است. ولی ابن بابویه از محمد بن احمد بن یحیی به نظرم نقل نمی‌کند. آن ابن بابویه از محمد بن یحیی، به توسط. باید این «و» اینجا عن محمد بن یحیی باشد، امثال اینها. عبارت بالأخره یک جوری است. حالا «عن» باشد یا «و» باشد هر دویش مشکل خاصی ندارند. چون هر دو بزرگوار، هم ابن بابویه هم محمد بن یحیی عطار ثقه هستند و مشکلی در سند از این جهت نیست. عن محمد بن احمد بن یحیی.

خب آقای صدر می‌فرماید این سند تهذیب بلا اشکال هست. حالا سند استبصار را ما نتوانیم تصحیح کنیم، ولی سند تهذیب بلا اشکال است. البته این سندش که خب مشکل خاصی ندارد، یک سند دیگری هم از محمد بن احمد بن یحیی شروع می‌شود که می‌گوید ذیل روایت عمار در تهذیب، جلد ۹ است، کجاست، جلدهای بعدی این روایت درش نقل شده. اینجا نوشته فقیه. در جامع احادیث، آدرس که داده از فقیه نقل کرده. این مربوط به تهذیب است، فقیه ربطی ندارد، اشتباه چیز هست.

اما حالا استبصار. اخبرنی الحسین بن عبید الله عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه عن محمد بن احمد بن یحیی. در این سند آن که بیشتر اشخاص اشکال می‌گیرند احمد بن محمد بن یحیی هست، پسر محمد بن یحیی عطار هست. به نظر ما از اجلاء ثقاة هست و شکی در صحتش نیست. همچنین حسین بن عبید الله غضائری هم از اجلاء ثقاة هست، اینها بحث جدی ندارد.

اما حالا متن روایت. عمده‌اش در مورد متن روایت. می‌گوید: «لا يصلى‏ في‏ بيت‏ فيه خمر و لا مسكر لأن الملائكة لا تدخله و لا تصلى في ثوب قد أصابه خمر أو مسكر حتى يغسل.»

شهید صدر می‌فرمایند که این به دو تقریب دلالت بر نجاست خمر می‌کند. یک تقریب این هست که این می‌گوید که لباسی که خمر یا مسکر بهش اصابت کرده، این لباس ولو عین خمر و مسکر هم برطرف شده باشد، و تا شسته نشود، این لباس را نمی‌شود خلاصه پوشید. و این پیداست آن چیزی که مانعیت دارد نجاست لباس هست نه وجود خمر. وقتی خب خمر از بین برود خودش عرفاً دیگر نباشد، مانعیت خمر هم معنا ندارد. این یک جهت.

جهت دوم این‌که اصل این‌که غایت برای نهی غَسْل قرار داده شده، این خودش شاهد بر این هست که این به خاطر نجاست هست. چون اگر به خاطر عین نجاست بود غَسْل نبود و خود غَسْل، مادۀ غَسْل ظهور دارد در این‌که به جهت ازالۀ غذر و تنظیف و رفع نجاست هست، نه برای ازالۀ عین خمر، نیاز به غسل ندارد، از راه‌های دیگر هم می‌شود این برطرف بشود کأنّه. البته من فکر می‌کنم شاید آن تقریب اوّل بهتر باشد و الا اگر اطلاق روایت نسبت به فرض وجود عین خمر را ما انکار کنیم، بگوییم نه این موردش، مورد جایی هست که عین خمر وجود داشته باشد. خب طبیعی‌ترین راه برای از بین بردن عین نجاست، شستنش است. و در جایی که طبیعی‌ترین راه شستنش هست، اینجور خصوصیت فهمیده نمی‌شود برای غَسْل، اگر ظهور دلیل در این باشد که برای برطرف کردن عین نجاست هست، آن وقت آن ظهور غَسْل را از باب مثال فهمیده می‌شود به جهت این‌که طبیعی‌ترین راه هست برای برطرف کردن عین نجاست، برای برطرف کردن عین نجاستی که در شیء هست خب راهی بهتر از غَسْل، راه طبیعی‌تر از غَسْل، حالا آن زمان‌ها که نمی‌دانم مواد شوینده و الکل و ملکل و اینجور چیزها که به وسیلۀ آنها می‌شود عین نجاست را برطرف کرد، بدون این‌که عنوان غسل صدق بکند که نبوده. آن راه طبیعی برای برطرف کردن نجاست همین بوده که بشویندش دیگر، امثال اینها. این است که به نظرم عمدۀ قضیه، حتی استدلال دوم هم باید ضمیمه‌اش همان اطلاق بشود. که می‌گوید بعد از این‌که عین نجاست موجود هم نیست، می‌گوید باز هم باید غَسْل کنید و اینها، این پیداست که برای برطرف کردن عین نجاست هست و امثال اینها. این دو تا را به هم ضمیمه کنید این دو تا تقریب یک تقریب کامل‌تری شاید از مجموعش در بیاید.

شاگرد: اگر فقط ازالۀ عین هم استفاده بشود مگر نکته‌ای نجاست بوده؟

استاد: حالا اینها کأنّه احتمال می‌دهند که مانعیتش به جهت نفس وجود خمر مانع صلاة باشد. حالا ما آن را به صورت مفروغ عنه گرفته بودیم، ممکن است مفروغ عنه نباشد. من بعداً به ذهنم رسید که فرض کنید از روایت‌های فقه الرضا اینها استفاده می‌شود که نه، کأنّ خود یک چیزهایی موضوعیتی برای وجود خمر وجود دارد، امثال اینها. شاید بحث این‌که نماز خواندن در خمر اشکال داشته باشد، خودش بما هو هو ممنوع باشد. کما این‌که در مورد چیزهای مثلاً ما لا یؤکل لحمه، امثال اینها ممنوع هست، این هم فإنّه مسوخ. می‌گوید چون اینها مسخ شدند و آن مسخ نشانۀ پلیدی هست که شیء پیدا کرده. کأنّ شیء پلید نباید در نماز باشد، ولو خب خمر یک شیء شیطانی پلید هست امثال اینها، آن ممکن است ما بگوییم که نشود درش نماز خواند. اگر این باشد، بعضی از استدلالات سابق ما زیر سؤال می‌رود. ولی به هر حال نتیجه‌اش این می‌شود که در لباس با خمر نمی‌شود نماز خواند. قسمتی از بحث نجاست خمر، بعضی از ثمراتی که در نجاست خمر هست را مترتب می‌شود و در بحث تعارضات آن روایت علی بن مهزیار که حالا بعداً می‌آییم در موردش صحبت می‌کنیم، آن هم تکیه‌اش روی این‌که می‌شود روی لباسی که خمر بهش اصابت کرده نماز خواند یا نمی‌شود در آن لباس نماز خواند. آن حالا بعد در موردش یک مقدار دیگری صحبت خواهم کرد.

ولی اینجا یک اشکالی مطرح شده که این روایت لا تصلّی فی بیتٍ. اوّل دارد «لا تصلى‏ في‏ بيت‏ فيه خمر و لا مسكر لأن الملائكة لا تدخله» می‌گویند این صدر روایت ولو به قرینۀ این تعلیل نهی‌اش، نهی تنزیهی است. و چون این‌که حالا ملائکه در یک جایی داخل نشوند، نباید آنجا نماز بخوانیم این تناسب ندارد با وجوب. این‌که ملائکه داخل نمی‌شوند، کأنّ آنجا آن شرایط لازم را برای این‌که یک جای مقدسی باشد و امثال اینها دارا نیست. این‌که ما بگوییم حتماً باید انسان در جایی نماز بخواند که ملائکه در آنجا حضور داشته باشند، این یک ارتکاز عقلایی نیست، ولی خب حضور ملائکه در بالا بردن سطح نماز عرفاً دخالت دارد، از دو جهت. یک جهت این‌که کأنّ خود آن ملائکه حضور دارند این نماز عمل را بالا می‌برند امثال اینها. بالا بردن عمل باعث ثواب بر شیء می‌شود. و حضور ملائکه نشانگر این است که آنجا جای مقدسی است، جای محترمی است. در روایات ما، این‌که جاهایی که ملائکه داخل می‌شوند و ملائکه وارد می‌شوند، نشانگر، البته کارهایی که ملائکه در آن حضور دارند، اینها نشانگر این است که آن کار، کار خدایی است و امثال اینها. ولی علی ای تقدیر این کاری است که واجب باشد، اینجور نیست. اینجور نیست که ملائکه فقط در مورد امور واجبه حضور داشته باشند. در روایات هست که در بعضی از افعال ملائکه حضور دارند.

این است که این تعلیل به حضور ملائکه قرینه است بر این‌که این نهی، نهی استحبابی هست و تنزیهی است. وقتی نهی در صدر تنزیهی شد در ذیل هم ظهورش در وجوب از تحریم از بین می‌رود.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۵:۵۸ از لباس که ؟؟؟ چطور نجس عین

استاد: اشکال ندارد. از امور تعبدی هست دیگر.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: البته صدوق می‌گوید فی آنیة محصوره البته. کأنّ نفس این‌که، ظرف دربستۀ خمر در اتاق باشد، کأنّ اینجا اتاق خمر، اتاق نگهداری خمر است، این فی آنیة محصوره هم صدوق قید می‌کند در آن عبارتش. و این.

این نکته را عرض بکنم در مورد این‌که سیاق آیا ظهور را از بین می‌برد، اینجا دو تا بحث وجود دارد. یک بحث صغروی هست، یک بحث کبروی. آقای صدر تعبیر و قد یستشکل تعبیر کردند، نمی‌خواهند بگویند این استشکال وارد هست یا وارد نیست، به دلیل این‌که یک بحث‌هایی به خصوص بحث‌های کبروی‌اش را ایشان ظاهراً ؟؟؟ ۲۷:۱۰ ناظر هستند. در بحث این‌که سیاق آیا ظهور یک دلیل را در ظهور امر را در وجوب و نهی را در حرمت از بین می‌برد یا از بین نمی‌برد اختلاف اقوال هست. چهار تا قول در مسأله وجود دارد. یک قول این است که ظهور نهی و امر در الزام از بین می‌رود. یک قول دیگر این هست که نه از بین نمی‌رود و هیچ تأثیری پیدا نمی‌کند. یک مبنای دیگر این‌که نه تنها ظهورش در الزام از بین می‌رود، ظهور در استحباب هم پیدا می‌کند. ظهور هم در استحباب پیدا می‌کند در الزامی نبودن آن امر و نهی پیدا می‌کند. این قول سوم.

قول چهارم، قول مرحوم آقای داماد هست که حاج آقا از ایشان نقل می‌کردند، می‌فرمودند ظهورش در وجوب و الزام از بین نمی‌رود، ولی ظهورش تضعیف می‌شود. و این تضعیف در بحث جمع عرفی تأثیر دارد که اظهر الظاهر سنجی که می‌شود به خاطر این امری که در سیاق اوامر استحبابی هست به راحتی با ادلۀ دال بر عدم وجوب جمع می‌شود و حمل بر استحباب می‌شود، حمل امر وارده در سیاق استحبابات بر استحباب خیلی آسان هست، بر خلاف امر معمولی که به این آسانی نیست و نیازمند به یک قرینۀ قوی‌تری هست.

شاگرد: مستحب ؟؟؟ ۲۹:۰۰ فرق ندارد؟ کنارش فقط یک مستحب دارد

استاد: حالا آن هم ممکن است یک تفصیلاتی در مسأله باشد که تعدد مستحبات و یک مستحب و امثال اینها، حالا آنها تفصیلات مسأله است، ممکن است فروع‌هایی گذاشته بشود. البته یک مبنایی حالا من عجالتاً یک اشارۀ اجمالی بکنم، مرحوم آقای خویی مبنایی که دارند، ایشان سیاق را مضر نمی‌دانند، علتش این هست که ایشان وجوب را به حکم عقل می‌دانند. می‌گویند طلبی که از مولا صادر بشود و از مولا ترخیص در ترکش نیامده باشد، عقلاً واجب الامتثال هست. و بنابراین، این مبنا البته مبنایی هست که خیلی‌ها دارند. و مرحوم آقای داماد در خیلی از عبارت‌هایشان هست، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در خیلی از عبارت‌هایشان هست. مرحوم نایینی هست. و حاج آقای ما از عباراتشان استفاده می‌شد. البته اینها همه‌شان یک توضیحاتی دارد، من الآن وارد این نمی‌شوم که آیا، نکته‌اش چی است و اینها. اصل این مبنا مشترک هستند، ولی با تفاوت‌هایی در نحوۀ تقریب، مثلاً حاج آقا مرتضی حائری تعبیر می‌کند، کأنّ حجت عقلایی هست امر. این تعبیر با تعبیر مرحوم آقای خویی متفاوت است، ولی ایشان تعبیر حجت عقلایی تعبیر می‌کند. به هر حال روی این مبنا که ما بگوییم که دلالت امر بر وجوب به دلالت لفظی نیست، به دلالت عقلی یا عقلایی هست، خب می‌گویند در مورد یکی از موارد ترخیص در ترک وارد شده باشد، این معنایش این نیست که در موارد دیگر آن دلالت عقلی یا عقلایی از بین برود امثال اینها. حالا ما نظرمان تخیلمان این هست که نه این مطلب درست نیست و آن مبنا ناتمام هست و به دلالت لفظیه باید دلالت بکند و این دلالت لفظیه از بین می‌رود و دیگر ظهور در وجوب وجود ندارد. ظهور در استحباب هم ایجاد نمی‌شود، ولی ظهور در وجوب از بین می‌رود و کاشف از این می‌شود که متکلم در مقام بیان فرد کامل است. فرد کامل اعم از این است که بعضی از افرادش ممکن است واجب باشد. بعضی افرادش ممکن است مستحب باشد. تفکیک بین واجب و مستحب را به‌طور طبیعی معلوم نیست بشود ازش استفاده کرد.

البته ممکن است بعضی جاها مثلاً به جهت مثلاً تعدد مستحبات ما بفهمیم که متکلم در مقام بیان واجبات نیست، چون واجبات دیگری وجود داشته که ذکر نکرده. آنجا یک نکات دیگر است. نکتۀ انحصار، عدم ذکر واجبات ظهور در استحباب ایجاد کند آن یک نکتۀ دیگر است، آنها را قاتی نشود. گاهی اوقات با نکات دیگر ممکن است ظهور در استحباب پیدا کند، ولی خودش فی نفسه ظهور در استحباب پیدا نمی‌کند. بنابراین به نظر ما این اشکال از جهت کبروی اشکال وارد است که سیاق مانع ظهور می‌شود.

ولی آیا صغرویاً آن سیاق مانعه در این مورد وجود دارد یا وجود ندارد. اگر مشکل این باشد که به دلیل تعلیلی که وجود دارد، این تعلیل ظهور را شکسته. آیا این باعث می‌شود که امر دیگری که این تعلیل ندارد آن هم ظهورش بشکند؟ این خیلی روشن نیست که این سیاق فارق دارند، نهی‌ای هست که به جهت تعلیل ظهورش شکسته شده است. و آن معلوم نیست که آن نهی‌ای که به جهت تعلیل ظهور. به خصوص این را توجه بفرمایید شاید ما بگوییم که «لا تصلى في ثوب قد أصابه خمر أو مسكر حتى تغسل.» نکته‌ای که اینجا وجود دارد به خاطر آن غسلی بود که آنجا وجود داشت. به خاطر آن اطلاقی که آن اطلاقش، کأنّ این ارشاد به نجاست هست. این ارشاد به نجاست با آن سیاق نهی، در استحباب از بین نمی‌رود. یعنی آن نکته، دو تا نکتۀ متفاوت دارند. من تصور می‌کنم که مشکل هست که ما آن سیاق را اینجا مضر ببینیم و اینها نکاتشان مختلف هست و بنابراین. فرض کنید حالا من اینجور بگویم که ما اگر یک نفر بگوییم شما نماز شب بخوانید، چون نماز شب کار خوبی است. فلان کار را هم بکنید، فلان کار را هم بکنید، در مورد آنها نگفتیم کار خوبی است. آن کار خوبی است که می‌گوییم، آن خودش ظهور امر در وجوب را شکسته و در عبارت‌های دیگری، عبارتی که کاسر ظهور باشد نیاورده باشیم به نظر می‌رسد که مشکل باشد که ما بخواهیم با آن مجرد تعلیل و این‌که

شاگرد: مقام را عوض نمی‌کند؟

استاد: نه معلوم نیست مقام این باشد. نه، خود امر ممکن است در مقام. من عرض می‌کنم، آن ممکن است ذیلش در مقام ارشاد به، به خصوص اینجا، ارشاد به نجاست باشد، می‌خواهد حتی تغسله، آن نکته‌ای را که وجود دارد، می‌گوید تا غسل انجام نشده باشد، نمی‌شود نماز خواند. این ارشاد مانعیت تلقی بشود. آن صدرش یک نوع ارشاد به نجاست خمر و مسکر باشد. آن لا تصلی فی بیت فیه خمر و لا مسکر، آن ارشاد به این‌که خمر و مسکر نجس هست، ذاتاً نیست. به دلیل این‌که صلاة در آنها را منع کرده، صلاة در آنها ممکن است مانعیتش به خاطر این باشد که نفس مکان که خمر و مسکر درش قرار داده شده، نفس این مکان یک نوع قبحی پیدا کرده باشد. قبح مکان غیر از قبح خود خمر و مسکر هست، یعنی آن تقریباتی که شهید می‌آورند که اطلاق دلیل نسبت به صورتی که عین خمر هم از بین رفته باشد، بیتٌ فیه خمر و لا مسکر که عین خمر و مسکر از بین نرفته، وجود دارد درش. یعنی آن نکاتی که منشاء ظهور ذیل می‌شود، غیر از نکاتی هست که صدر را هم اصلاً ظهور در، اصلاً ظهور در این ندارد که ارشاد به نجاست است آن صدر که. آن می‌خواهد بگوید نماز خواندن در این اتاقی که خمر و مسکر هست، کراهت دارد. اما ذیل فرع این هست که نکاتی که وجود دارد، یک نکاتی هست متفاوت از نکتۀ صدر.

شاگرد: در حکم صلاة

استاد: ولو حکم صلاة باشد ولی آن نکات. ولو حکم صلاة باشد ولی این نکته‌ای، نکتۀ دلالی‌اش متفاوت است. خب این هم این روایت.

روایت بعدی، صحیحۀ حلبی هست که ایشان ذکر می‌کنند. صحیحۀ حلبی. جامع الاحادیث در این. من اینها را در منزل از خود منابع اوّلیه مراجعه کردم، اینجا می‌خواهم بیایم از جامع احادیث هم در منزل نیست. اینجا تا پیدایش بکنم. نمی‌دانم صحیحۀ حلبی در همین باب هست، یا جای دیگر هست.

حالا من مطلب چیزش را می‌خوانم، بعضی نکاتش را عرض می‌کنم شما مراجعه بفرمایید.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ دَوَاءٍ عُجِنَ بِالْخَمْرِ قال فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَكَيْفَ أَتَدَاوَى بِهِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الْخِنْزِيرِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ ترون أُنَاساً لَيَتَدَاوَوْنَ بِهِ.»

خب این استدلال به انه بمنزلة شحم الخنزیر او لحم الخنزیر استدلال شده. یک اشکالی که اینجا هست، شهید صدر مطرح می‌کنند و ملاحظه بفرمایید که آیا اینجاها می‌شود از اطلاق تنزیل استفاده کرد که فقط مربوط به حرمت خمر نیست، حرمت اکل نیست. بحث نجاست هم هست. این یک مطلب که بحث مفصلی دارند، بحثی هست که باید بررسی کنیم بحث کنیم.

نکتۀ دیگری که در کلام ایشان نیست آن این‌که این روایت حلبی یک نقل دیگری هم هست، آن هم از حلبی است، آن این تکۀ انه بمنزلة شحم الخنزیر توش نیست. الدواء یعجن بخمرٍ هم تعبیرش هست. یعجن هست، بخمرٍ هم هست، بخواهید بگردید با این الفاظ، دواءٌ یعجن بخمرٍ. لا و الله ما احبّ أن انظر الیه هست فکیف أتداوی به، تا اینجا هست. إنّه بمنزلة شحم الخنزیر تا آخر نیستش. آیا عدم وجود این قطعه در نقل دیگر مضر به اعتبار این نقل هست،یا مضر به اعتبار این نقل نیست، این هم نکتۀ دیگری هست که باید در موردش صحبت کنیم. دیگر بقیۀ بحث باشد برای جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان